

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

در جلسه‌ی گذشته که قبل از تعطیلات فاطمیه بود، کلامی را از برخی از بزرگان حول آیات استخلاف، عمران و وراثت را مفصل نقل کردیم. ایشان به نه آیه از آیات قرآن تمسک کرده و ابتدا می‌فرمایند این آیات اطلاق دارد؛ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً هُمْ خِلَافَتِ تَكْوِينِي وَ هُمْ تَشْرِيعِي» را در بر می‌گیرد. «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» هم عمران تکوینی را شامل می‌شود و هم عمران تشریعی را و همچنین آیات وراثت [هم تشریع را در بر می‌گیرد و هم تکوین را شامل می‌شود].

هدف اصلی ایشان این بوده که از این آیات و از این سه طایفه این مطلب را استفاده کنند که کل بشر خلیفه تشریعی خداست. هر فردی این عنوان خلافت تشریعی را دارد و چون امکان اینکه بالفعل در زمان واحد برای همه افراد بشر این خلافت تشریعی به فعلیت برسد وجود ندارد، گفته‌اند نتیجه این است که همه یک سهمی در خلافت داشته باشند. [و آن حق، انتخاب حاکم توسط خودشان است]. می‌خواهند مدعای یاد شده را اثبات کنند. منتهی در آخر می‌فرمایند بعضی از این آیات فقط خلافت تکوینی را شامل می‌شود و در قضیه حضرت آدم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^[1] احتمال می‌رود که مراد خود آدم باشد نه جنس آدم و نوع بشر؛ و از آن طرف می‌گویند احتمال این هست که آدم خلیفه از جانب خدا نباشد، خلیفه‌ی از جن و نسناس و این افرادی که قبل از خلقت آدم بوده‌اند، باشد.

اشکال اول بر نظریه‌ی آیت الله منتظری

در جلسه گذشته خودمان بعضی از اشکالات را به کلام ایشان وارد کردیم. گفتیم این سه طایفه - آیات خلافت، عمران و وراثت - را در کنار هم قرار دادن، از جهت فنی و اجتهادی درست نیست. بعضی از این آیات، فقط خصوص خلافت تکوینی است؛ بعضی هم فقط خصوص خلافت تشریعی است؛ بعضی‌هایش هم نه خلافت تکوینی را دلالت دارد و نه تشریعی را دلالت می‌کند. ما آیه‌ای در قرآن که اطلاق روشنی داشته باشد که فقیه بتواند به آن استدلال کند که در آن خلافت در اعم از تکوین و تشریعی استعمال شده باشد، نیافتیم. این آیه‌ی شریفه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» را گفتیم که با قرائن متعدد، مراد خلافت تکوینی است. آیه نمی‌خواهد خلافت تشریعی را دلالت کند. از قرائن بسیار مهمش این است که ملائکه گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ»، کسی که بخواهد خلیفه تشریعی خدا باشد که سفک دماء نمی‌کند! یا مسئله تعلیم اسماء قرینه‌ی دوم بود بر اینکه مراد خلافت تکوینی است. آیه‌ی «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»^[2] هم با قرائن متعدد خلافت تشریعی است و اصلاً دلالت بر خلافت تکوینی ندارد که قرائنش را قبلاً عرض کردیم. آیه‌ی وراثت «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^[3] مراد خلافت تشریعی است. آیه‌ی دیگر «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»^[4] که در سوره اعراف است یا آیهی «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^[5] به قرینهی «نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً» این وراثت وراثت تشریعی است. ما در آیات وراثت، آیهای نداریم که مسئله وراثت تکوینی را دلالت کند.

پس نباید تمام این آیات را یک جا مورد تحلیل قرار بدهیم. باید تک تک و مستقلاً ببینیم که آیا اطلاق دارد - یعنی اعم از تکوین و تشریع را در بر بگیرد-، که ما اطلاقی را پیدا نکردیم. یا خصوص خلافت تکوینی است یا خصوص خلافت تشریعی است؛ یا اصلاً هیچ کدام خلافت تکوینی و تشریعی نیست. مثلاً این آیهی «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^[6] که می‌فرماید شما بروید زمین را آباد کنید. این آباد کردن زمین چه ربطی به خلافت تکوینی یا خلافت تشریعی دارد؛ بلکه به هیچ کدام ارتباط ندارد.

حاصل آنکه به اعتقاد ما «وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» دلالت بر خلافت تکوینی و تشریعی ندارد. ولی ایشان در نهایت معتقد می‌شود که این بر خلافت تکوینی دلالت دارد. ایشان می‌گویند: فلا تدل على تفويض الحكومة إلى الناس. بعد می‌گویند: و مثله الكلام في وراثته الارض یعنی آیهی وراثت را هم معتقدند که خلافت تکوینی است. ایشان می‌گویند همان طوری که «وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» خلافت تکوینی است. این آیهی وراثت هم همه‌اش خلافت تکوینی است.

همچنین ایشان یک آیه‌ای که ظهور در خلافت تشریعی باشد و بر آن استقرار پیدا کند، در ادعایش نیست. بلکه اگر یک آیه دلالت بر خلافت تشریعی داشت زمینه برای مدعای ایشان فراهم بود. لکن در نهایت ایشان آیه‌ای که ظهور در خلافت تشریعی برای همه مردم داشته باشد را نمی‌پذیرد. مثلاً «إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ»^[7] را می‌گوید معلوم نیست مراد خلافت از خدا باشد؛ و جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ». (فاطر/39) یا يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ». (نمل/62) یعنی هر گروهی خلیفه‌ی گروه قبل هستند، هر گروه بعدی خلیفه‌ی گروه قبل هستند، جیلی از جیلی خلافت دارد، نسلی از نسلی خلافت دارد. بالأخره ایشان طبق نتیجه‌ای که گرفتند یک آیه که ظهور در خلافت تشریعی، خلافت تشریعی عن الله داشته باشیم ایشان می‌گویند ما در قرآن نداریم. در این آیاتی که ایشان ذکر کردند که عرض کردم 9 مورد آوردند و اول هم خیلی با ضرس قاطع می‌خواهند به این آیات استدلال کنند. لکن بعد با احتمالاتی کنار می‌زنند.

اشکال دوم بر نظریه‌ی آیت الله منتظری

ایشان می‌فرمایند ما احتمال می‌دهیم این خلافت، خلافت عن الله مراد نباشد. این یک احتمال ضعیفی است. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ظهور در این دارد که خلافت عن الله مراد است. شما بفهمید ما احتمال می‌دهیم خلافت از جن و نسانس باشد؛ این احتمال ضعیفی است. در مباحث عقلی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اما در این استظهارات عرفیه، استظهارات کلامی از یک کلامی شما یک استظهاری می‌کنید. شما در آیات احکام، آیات عقاید، گاهی اوقات می‌گوئید این آیه ظهور در این مطلب دارد؛ ظهور به این معناست که یک احتمال خلافتی هم هست اما قابل اعتنا نیست. ما بگوئیم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یا «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» اینها احتمال دارد جیلی بعد از جیلی، جیلی خلف جیلی، گروهی و نسلی بعد از نسلی مراد باشد؛ احتمال ضعیفی است. ما باید ببینیم آیه ظهور در چه چیزی دارد؛ هم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ظهور در خلافت عن الله دارد. منتهی خلافت تکوینی، هم «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» ظهور در خلافت تشریعی، و ما باید به ظواهر این آیات أخذ کنیم.

اشکال سوم بر نظریه‌ی آیت الله منتظری

اشکال سوم که قبلاً هم عرض کردیم - عجیب این است که ایشان خلافت تکوینی را به احیاء در ارض و عمران ارض معنا

می‌کنند، این احیای ارض چه ربطی به خلافت تکوینی دارد؟ قرآن می‌فرماید بشر خلیفه خداست ولو لم يتصرف فی الارض، همین انسان وقتی به دنیا آمد، وقتی متولد شد می‌شود خلیفه الله، ولو هیچ تصرف و عمرانی در روی زمین نکند. ایشان خلافت تکوینی را در تمام این کلماتشان در این قسمت به احیای ارض و عمران در ارض تفسیر فرمودند.

ما باشیم و این آیات، خداوند می‌فرماید من این بشر را تکویناً خلیفه‌ی خودم قرار می‌دهم. در میان همه موجودات. یعنی در این بشر نفسی قرار دادم که این نفس مظهري از صفات من است. ممکن است بگویند بین مستخلف و خلیفه باید تناسب باشد، سنخیت باشد. می‌گوئیم سنخیتش هم با این تفسیر قابل انطباق است. شما اگر خلافت تکوینی را به عمران در زمین و آبادانی در زمین، معنا کردید چه تناسبی بین خلیفه و مستخلف است؟ هیچ تناسبی وجود ندارد. مگر خدا عمران و اصلاح در زمین می‌کند؟ اما اگر گفتیم این بشر یک نمونه کوچک و نازل یافته‌ای از خدای تبارک و تعالی است. خدا به این بشر نفسی داده در علم، در قدرت، در اوصافی که خود خداوند دارد، این بشر می‌تواند به گوشه‌ای از آن اوصاف راه پیدا کند. اینجا می‌شود خلافت. خیلی روشن هم می‌شود. این معنایی که ایشان فرمودند هیچ تناسبی با خلافت ندارد. ایشان می‌گویند در قرآن آیاتی داریم «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يُسْتَخْلَفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَأْ»^[8] یا «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ». اینجا کلمه خَلَفَ و خَلْف آمده است. لکن اینها قرینه نمی‌شود که ما در آیات دیگر - خصوصاً إِنْ يَجْعَلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - خلیفه را به معنای اینکه یک گروهی بعد از گروه دیگر آمده باشد، بدانیم. این اشکالاتی که خودمان به ایشان داشتیم.

بررسی لازمه‌ی خلافت تشریعی

سؤال مهم اینجا این است که اگر ما از برخی از این آیات شریفه خلافت تشریعی را برای نوع بشر فهمیدیم. عرض کردم ایشان چون می‌خواهد مسئله مشروعیت حق حکومت برای مردم، آن هم در موردی که نص بر یک فرد خاص ندارد، در زمان حضور که نص بر امامت یک فرد خاص داریم این حرفها را نمی‌زنیم. اما در زمان غیبت که نصی بر فرد خاصی نداریم و آن فرد خاص غایب است - به حسب ظاهر الآن غیر از آن وجود مبارک شخص دیگری را نداریم -، می‌خواهند از این آیات برای اینکه مردم حق دارند حاکم را انتخاب کنند و اگر مردم انتخاب نکردند مشروعیت ندارد. مدعای اصلی‌شان این است می‌خواهند ادله زیادی که به نظرم 15 دلیل است و برخی از آقایان فرمودند 26 دلیل آورده - انصافاً در این بحث‌های ولایت فقیه، خیلی زحمت کشیده‌اند - حق انتخاب مردم را اثبات نمایند.

حالا سؤال اصلی این است که اگر بپذیریم که یک آیه‌ای دلالت بر خلافت تشریعی داشته باشد و بگویند نوع بشر خلافت تشریعی دارد. چون برخی از بزرگان می‌گویند ما از قرآن خلافت تشریعی را استفاده می‌کنیم اما می‌گویند به مقتضای «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یک خلافت تشریعی برای گروه خاص، انبیاء، اولیاء، ائمه معصومین علیهم السلام مراد است. این اشکالشان این است که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» مربوط به خلافت تکوینی بشر است نه خلافت تشریعی، یک گروه این را می‌گویند. و گروهی می‌گویند از آیات خلافت تشریعی برای نوع بشر استفاده می‌شود. در این فرض سؤال اصلی این است که تصویرش چطوری است؟ چطور خدا در یک زمان واحد همه را خلیفه‌ی تشریعی خودش قرار می‌دهد؟ اینجا این اشکال پیش می‌آید که اگر همه را خلیفه‌ی تشریعی خودش قرار بدهد یک نفر باید بیاید بالفعل حکومت کند. پس جعل خلافت تشریعی برای دیگران لغو می‌شود؛ مسئله لغویت مطرح می‌شود. مثل اینکه بگوئیم همه‌ی شما رئیس هستید اما یک نفرتان بالفعل به میدان بیاید، در این صورت جعل خلافت برای بقیه لغو خواهد شد.

اشکال دوم این است که تزامم به وجود می‌آید. جعل خلافت تشریعی برای این است که یک نظامی در میان جامعه و یک اعتدالی در میان جامعه به وجود بیاید. هر کس می‌گوید من خلیفه الله هستم، خدا می‌فرماید «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^[9] اگر بخواهد در یک زمان دو تا خلیفه باشد موجب فساد می‌شود. یکی می‌گوید صلح و دیگری می‌گوید جنگ باشد، تزامم بین اینها به وجود می‌آید.

علاوه بر این، اشکال شده که اگر خدا همه را خلیفه خودش قرار بدهد به این معناست که می‌گوییم بشر، یعنی هم مؤمن خلیفه است و هم کافر، هم عادل و هم فاسق خلیفه است. در حالی که اولاً ما وجداناً می‌دانیم خدا هر کسی را خلیفه تشریعی قرار نمی‌دهد. ثانیاً ادله‌ی دیگر، آیات و روایات داریم بر اینکه خلیفه تشریعی باید مرد باشد، عادل باشد، مدیر باشد، عالم به زمان باشد و خصوصیات که ذکر شده، این هم اشکال سوم.

یک وقت یک فقیهی مثل ایشان که کلامشان را نقل کردیم، می‌فرماید ما در قرآن جعل خلافت تشریعی برای نوع بشر نداریم و اصلاً خلافت تشریعی نیست. یک آیتی است مثل «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» که مربوط به افراد خاصی بوده و تمام شده است. مبنای دیگر این است که بگوئیم از بعضی از آیات خلافت تشریعی استفاده می‌شود. کسانی که این مبنای دوم را قبول می‌کنند دو گروه می‌شوند: یک گروه می‌گویند از آیات استفاده می‌شود خلافت تشریعی برای افراد خاص. که اگر این را گفتیم این اشکالات پیش نمی‌آید. اشکال لغویّت، اشکال تزام، منافات با آیات دیگر پیش نمی‌آید. اما روی این فرض که ما بگوئیم آیاتی دلالت بر خلافت تشریعی دارد و این خلافت را خدای تبارک و تعالی برای همه‌ی بشر قرار داده است. یا بگوئیم اگر برای همه بشر قرار نداده برای «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که می‌گوید حتی برای برخی از شما که ایمان و عمل صالح دارید. باز در همان بعض، یک تعداد زیادی هستند. نظیر این اشکال در باب ولایت فقیه مخصوصاً آن اوایل انقلاب این بحثها مطرح بود که آیا همه‌ی فقها ولایت دارند یا یک نفر از میان این فقها ولایت دارد؟ آنجا هم این بحثها مطرح است. خود امام در کتاب البیع‌شان می‌فرمایند: ادله اقتضا می‌کند که هر فقیهی ولایت دارد منتهی اگر یک فقیهی در آنچه که ولایت دارد تصدی پیدا کرد، فقیه دیگر حق مزاحمت ندارد. مثلاً فرض کنید در یک مال موقوفه‌ای یک فقیهی آمد یک متولی برایش معین کرد، فقیه دیگر حق ندارد در اینجا مزاحمت کند. همه‌ی فقها ولایت دارند، هر فقیهی که متصدی یک امری شد، حالا در زمان ما اگر یک فقیهی متصدی حکومت شد، متصدی مسائل مربوط به حکومت مثل جنگ، صلح، تقسیم بیت المال، تصرف در اموال، نفوس و...، فقیه دیگر حق مزاحمت ندارد. این مبنایی است که امام رضوان الله تعالی علیه آنجا دارند. لکن اینجا این بحث ولایت فقیه نیست. می‌گوئیم خدا خلافت تشریعی را برای نوع بشر قرار داده، یا برای یک گروه خاصی قرار داده است! البته این گروه خاص دایره‌اش از آن انبیاء و اولیاء توسعه دارد، این آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» را گفتیم خلافت تشریعی است که ما همین استفاده را کردیم، گفتیم به بعضی از افرادی که ایمان و عمل صالح دارند خدا این خلافت را می‌دهد. اگر گفتیم این بعض هم همین انبیاء و اولیاء هستند، اصلاً مجالی برای این اشکال باقی نمی‌ماند و اگر آیات دیگری هم دلالت بر خلافت تشریعی داشته باشد باید با این آیه تقیید بزنیم. این یک راهی که راه صناعی‌اش خیلی روشن است.

می‌گوییم این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» یک خلافت تشریعی است. برای بعضی از افراد مؤمن و افرادی که عمل صالح انجام می‌دهند خدا قرار داده نه برای همه. آن بعض افراد هم روایات آمده معین کرده و فقط گفته است یا حضرت حجت (عج) یا در هر زمانی یک امامی. اما اگر یک کسی بگوید نه، این آیه خلافت تشریعی را می‌گوید ولی «آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اختصاص به ائمه معصومین ندارد. هر کسی که ایمان و عمل صالح انجام داده خلیفه الله است بالخلافة التشریعیة. در این صورت این اشکالات یعنی مسئله لغویت و تزام و ... مطرح می‌شود.

ما یک ادعا در تبیین خلافت تشریعی داریم. می‌گوئیم اگر خدا به این شخص بگوید تو خلیفه هستی، طبق نظر و میل و فکر خودت حکم کن، تو هم خلیفه هستی هکذا، نفر سوم هم خلیفه است هکذا، در این صورت همه این اشکالات مطرح می‌شود. اما اگر گفتیم تو خلیفه اللهی و باید بر محور دین، خلافت و حکومت کنی؛ یعنی این قرآن، این سنت پیامبر، این سنت ائمه معصومین، بر این اساس باید تو خلافت کنی. اولاً تمناع و تزام به وجود نمی‌آید چون باید بر این اساس خلافت کند. نمی‌تواند بر میل شخصی خودش خلافت کند. ثانیاً، این گونه خلافت، فکاً ما بقیه مؤمنین هم خلافت می‌کنند. یعنی اگر یک نفر بر اساس دین، که ما اسمش را می‌گذاریم حکومت دین، حکومت دین یعنی حکومت متدینان. یعنی حکومت صالحان، یعنی خلافت مؤمنان، وقتی این یک نفر حکومت می‌کند انگار همه مسلمین حکومت می‌کنند. وجهش این می‌شود.

بنابراین این اشکالات همه روی این فرض پیش می‌آید که خدا بفرماید تو خلیفه‌ای، حالا خودت ببین چطوری باید حکومت کنی، طبق چه قانونی که تو دلت می‌خواهد! خلیفه دوم هم همینطور. تا برسیم به سومی و چهارمی، تمام این اشکالات پیش می‌آید. اما وقتی می‌گوئیم اگر خلافت خلافت تشریعی است بر اساس آنچه که خدا حکم کرده این باید حکم کند. مثل اینکه فرض کنید یک رئیس جمهور یک استانداری را می‌خواهد در یک استانی نصب کند، این بر اساس چه چیزی باید کار کند؟ بر اساس قانون کشوری باید کار کند، خودش حق دخالت مستقل ندارد. بلکه بر اساس قانون دین است. قانون دین که شد، وقتی یک نفر متصدی شد و بر اساس دین خلافت می‌کند گویا بقیه هم دارند خلافت می‌کنند. آنها هم اگر می‌خواستند متصدی شوند باید همین کار را می‌کردند. اگر آنها هم متصدی خلافت می‌شدند باید بر همین اساس حکم می‌کردند. یک نفر در میان این مؤمنین و صلحا معین شد برای اینکه حکومت کند فکراً همه دارند حکومت می‌کنند. چرا؟ چون حکومت این چنینی بر اساس دین است. اگر این آقا هم که در حال حاضر حاکم است نبود و دیگری آمد جای او، بر همین اساس باید حکم می‌کرد. چون یک محور مشترک واحد دارند. پس گویا همه‌شان دارند خلافت و حکومت می‌کنند. لذا اسمش را می‌گذاریم حکومت صالحان. حکومت زمان حضرت حجت (عج) را می‌گویند حکومت صالحان، حکومت متقین، «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» یعنی حکومت صالحان، همین که قرآن می‌گوید. پس این اشکالات با این بیان دفع می‌شود.

حاصل آنکه برخی می‌گویند: ما آیه‌ای دال بر خلافت تشریعی نداریم. از فرمایشات مرحوم منتظری هم همین استفاده می‌شود. این یک نظر. نظر دیگر این است که خلافت تشریعی داریم. حالا که داریم خلافت تشریعی برای افراد خاص؛ یا برای نوع بشر؛ دو مبناست. ما می‌گوئیم اگر برای نوع بشر باشد این اشکالات را مطرح می‌کنند و جوابش را عرض کردیم. و الا ممکن است بگوئیم یک آیه‌ای می‌گوید برای نوع بشر خلافت است اما روایات می‌گویند: «...فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ...»^[10] که تقیید می‌زند، که ما از راه روایات بخواهیم تقیید این آیات را استفاده کنیم.

برای جلسه بعد استاد بزرگوار ما آیت الله حاج سید کاظم حائری دام ظلّه کتابی دارند به نام ولایة الامر فی عصر الغیبة. آنجا به این فرمایشات آقای منتظری اشکال کرده است؛ هم در صفحه 115 و 116 و هم در صفحه 187 و 189. اگر توفیقی بود ان شاء الله هفته آینده اشکالات ایشان را مطرح می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. بقره/ 30.

[2]. نور/ 55.

[3]. انبیاء/ 105.

[4]. أعراف/ 28.

[5]. قصص/ 5.

[6]. هود/ 61.

[7]. اعراف/ 74.

[8]. انعام/ 133.

[9]. انبیاء/ 22.

[10]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 27، ص 131.